

اندیشیدنِ فراگیر

سرشناسه: مورن، ادگار
عنوان و نام پدیدآور: اندیشیدن فراگیر: آدمی و جهان او/ادگار مورن؛ ترجمه محمدعلی انواری.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۴۷-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: [2015], *Penser global: l'homme et son univers*,
عنوان دیگر: آدمی و جهان او.
موضوع: انسان
Human beings: موضوع
موضوع: انسانیت
Humanity: موضوع
موضوع: جهانی شدن — جنبه‌های اجتماعی
Globalization -- Social aspects: موضوع
شناسه افزوده: انواری، محمدعلی، ۱۳۶۳-، مترجم
رده‌بندی کنگره: BD ۴۵۰
رده‌بندی دیویی: ۱۲۸
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۰۷۴۸۹۹

اندیشیدن فراگیر

آدمی و جهان او

ادگار مورن
ترجمه محمدعلی انواری



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Penser global
Edgar Morin
Flammarion, 2016



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:
تحریریه انتشارات قنوس

ادگار مورن

اندیشیدنی فراگیر

آدمی و جهان او

ترجمه محمدعلی انواری

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

اسفندماه ۱۴۰۱

چاپ ترانه

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۴۷-۷

ISBN: 978-622-04-0447-7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

ترجمهٔ این اثر را تقدیم می‌کنم
به احمد، برادر همیشه ۳۱ ساله‌ام،
که با سقوط هواپیمای تهران-یاسوج
در ۲۹ بهمن ۱۳۹۶ بر فراز قله‌های دنا،
جاودانه شد.

فهرست

- یادداشت مترجم ۹
- پیشگفتار (از میشل ویویورکا) ۱۱
۱. انسان و سه گانهٔ زیستی - اجتماعی - انسان شناختی ۱۵
- انسان چیست؟ ۱۵
- انسان تعریفی سه گانه دارد ۱۶
- بازتولید گونه ۱۷
- معرفی انسان ۱۹
- زوال پیوندمان با طبیعت ۲۱
- پدید آمدن آگاهی بوم شناختی ۲۲
- داستان فرگشت فیزیکی - شیمیایی ۲۳
۲. فرد انسانی ۲۷
- فرد چیست؟ ۲۷
- از انسان خردمند تا انسان بازیگر ۲۹
- این زمینی بودن و شاعرانگی زندگی ۳۳
- انسان یکی و بسیار است ۳۶
۳. ظهور انسان ۴۱
- از چهارپا تا دوپا ۴۱
- از یک جامعهٔ نخستینی به سوی جامعه‌ای انسانی ۴۳
۴. آدمی در جهان ۴۷
- زایش نوع انسان ۴۹

- ۵۰ سه‌گانه نظم / بی‌نظمی / سازمان.
- ۵۳ زندگی، پدیده‌ای آفرینشگر
- ۵۵ انسان، انقلابی در فرگشت
- ۶۳ ویژگی پیش‌بینی ناپذیر بودن فرگشت
- ۶۵ ۵. عصر سیاره‌ای
- ۶۷ هنگامی که جهانی شدن بدل به گلوبالیزاسیون می‌گردد
- ۶۹ پیامدهای گلوبالیزاسیون
- ۷۳ شهرنشینی گسترده
- ۷۵ دریافتی بسیار ناچیز از خطر
- ۷۸ ایجاد وحدت در کثرت
- ۸۰ مسیر نو یا دگردیسی
- ۸۵ ۶. آینده: محتمل و نامحتمل
- ۸۵ آینده دیگر آن چیزی که بود نیست
- ۸۸ دریافت‌های کنونی از آینده انسانی مان
- ۹۴ آموزه‌های تاریخ
- ۱۰۳ کنترل و نظارت انسانی بر ماشین‌آلات
- ۱۰۹ ۷. اندیشه پیچیده و اندیشه فراگیر
- ۱۱۰ نخستین بایسته ما: زمینه‌مندی
- ۱۱۲ تعریف امر «پیچیده»
- ۱۱۴ هنجارشکنی‌ها
- ۱۲۰ شناخت شناخت
- ۱۲۵ واژه‌نامه فرانسه-فارسی
- ۱۲۷ آثار دیگری از همین نویسنده

یادداشت مترجم

ادگار مورن فیلسوف و جامعه‌شناس برجسته فرانسوی به واسطه نظریه‌اش درباره «امر پیچیده» در سطح جهانی شناخته شده است. او معتقد به پیچیدگی امر شناخت و به‌ویژه شناخت انسان و هستی است، و در این زمینه کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگونی نوشته است. از جمله آثاری که تاکنون از وی به فارسی ترجمه شده است می‌توان به این موارد اشاره کرد: درآمدی بر اندیشه پیچیده،^۱ روش،^۲ هفت دانش ضروری برای آموزش و پرورش آینده.^۳

ادگار مورن شناخت انسان و هستی تنها بر پایه یک دانش معین، همچون فیزیک، روان‌شناسی یا زیست‌شناسی، را شناختی ناقص و ناتمام می‌داند. به باور او، انسان‌شناسی نیازمند رویکردی میان‌رشته‌ای و در نتیجه فراگیر است. به بیان دیگر، برای مطالعه و شناخت انسان نگاهی همه‌جانبه و چندسویه نیاز است. گزاف نیست اگر دیدگاه مورن درباره شناخت انسان و هستی را دیدگاهی فروتنانه و معترف

1. *Introduction à la pensée complexe*

۲. *La Méthode*: این اثر که طی سال‌های ۱۹۷۷ تا ۲۰۰۴ در شش جلد تألیف شده دربرگیرنده مطالب عمیقی راجع به شناخت، هستی، انسان، طبیعت و آموزش است.

3. *Les Sept Savoirs nécessaires à l'éducation du futur*

به کاستی‌ها و محدودیت‌های خویش دانست. از همین روست که او دوران کنونی را دوره «پیشاتاریخ اندیشه انسانی» می‌خواند و بر این باور است که «ما در سرآغاز یک آغاز هستیم». این غرور ناشی از پیشرفت‌های علمی است که سبب از یاد بردن یا ناچیزنمایی محدودیت‌های شناختی می‌شود.

کتاب پیش رو حاصل سلسله درس‌گفتارهای ادگار مورن در دانشگاه سوربون است. ویژگی این اثر را باید در چکیده بودن و در عین حال بیان ساده و قابل فهم نویسنده از مباحث جدی و عمیق انسان‌شناختی دانست. ادگار مورن در این اثر کوشیده پیچیدگی وضعیت انسان در پیوندش با هستی را آشکار سازد.

بیان چند نکته در خصوص ترجمه نام این اثر لازم می‌نماید. در عنوان کتاب به فرانسه واژه «اندیشه» از نظر دستوری در جایگاه اسم، اما از نظر ظاهری مانند حالت مصدری است. در زبان فرانسه، در خصوص واژگانی که دو گونه حالت اسمی دارند، کاربرد صورتی که ظاهر مصدری دارد نوعی پویایی و فعلیت به کلام می‌بخشد. از این رو در ترجمه آن به جای واژه اندیشه، اندیشیدن را به کار برده‌ایم. واژه دوم یعنی صفت «گلوبال» نیز به «فراگیر» ترجمه شده، زیرا مراد از آن جامع‌الاطراف و همه‌جانبه بودن است. یعنی اندیشیدن به شیوه‌ای که دربرگیرنده سویه‌های چندگانه در شناخت موجود انسانی است.

محمدعلی انواری

دی‌ماه ۱۴۰۰ خورشیدی

پیشگفتار

از میشل ویویورکا^۱

ادگار مورن به معرفی نیاز ندارد. او نویسنده اثری برجسته و ستایش شده در سطح جهانی است. من از نسلی‌ام که در دهه ۱۹۶۰ شیفته کارهای او بود؛ همچون پژوهش‌های قومیت‌شناختی ارزشمندی که منجر به انتشار کتابی در مورد پلوزوت^۲ واقع در بروتانی^۳ شد، یا ماجرای اخراج او از حزب کمونیست (در قالب کتابی به نام خودنقادی^۴ که در سال ۲۰۱۲ بازنشر شد)، یا کاوشی که درباره ستاره‌ها یا همان موضوع شایعه یهودستیزانه اورلئان^۵ ارائه داد، یا همچنین دیدگاه‌ها و دریافته‌ها از مه ۱۹۶۸ در مقاله‌ای به نام «تُرک»^۶ که با همراهی کلود لوفور^۷ و با نام مستعار کورنلیوس کستوریادیس^۸ نگاشت. پس از آن، من نیز همچون بسیاری دیگر، به واسطه او بود که اندیشیدن به امر پیچیده یا همان «روش»^۹ را، که نام کتابی در شش جلد از ادگار مورن است، آموختم. به گمان من، ادگار مورن در کنار دوست خود آلن تورن^{۱۰} جوان‌ترین

1. Michel Wieviorka

2. Plozévet

۳. Bretagne: نام منطقه‌ای در شمال غرب فرانسه. — م.

4. *Autocritique*

5. Orléan

6. «Brèche»

7. Claude Lefort

8. Cornelius Castoriadis

9. la méthode

10. Alain Touraine

جامعه‌شناس فرانسوی از لحاظ فکری است؛ اندیشه‌اش، چنان‌که در این کتاب می‌بینیم، از همیشه تازه‌تر، عمیق‌تر و نوآورانه‌تر است.

اما مایلم دربارهٔ شکل‌گیری این کتاب و معنایی که من از آن استنباط می‌کنم چند جمله‌ای بگویم. درست دو سال از شبی می‌گذرد که ادگار مورن در جریان پنجاهمین سالگرد «بنیاد خانهٔ علوم انسانی»^۱ به من تلفن زد و ابراز تمایل کرد عضو کالج مطالعات جهان^۲ بشود که من به تازگی آن را تأسیس کرده بودم. این کالج در قالب مجموعه‌ای از کرسی‌ها سازماندهی شده است که هر کدام به یک شخصیت علمی برجسته سپرده شده تا سلسله‌ای از فعالیت‌ها و اقدامات را در چهارچوب آن پیش برند: پژوهش به معنی دقیق کلمه، سمینار، همایش، نشست، پذیرش دانشجویان خارجی پسادکتری و غیره. اما سن و سال ادگار مورن، چنان‌که خودش نیز اذعان داشت، اجازه نمی‌داد بتواند استاد راهنمای دانشجویان مقطع پسادکتری بشود یا شخصاً سازماندهی یک گروه علمی را بر عهده گیرد؛ لازم بود تا برایش جایگاهی در قالبی غیر از یک کرسی علمی تعریف شود.

این چنین بود که فکر برگزاری سلسله کنفرانس‌های بزرگی دربارهٔ «اندیشیدن فراگیر»^۳ که مورد پسند او بود، مطرح و نخستین دور آن با حضور او آغاز شد؛ عبارت «اندیشیدن فراگیر» اسم رمز و علامت مشخصهٔ کالج ماست که عنوان همایش پنجاهمین سالگرد «بنیاد خانهٔ علوم انسانی» را نیز به خود اختصاص داد.

فیلیپ بوتری^۴، رئیس دانشگاه پاریس ۱ یا پانتئون-سوربون، که از این پروژه اطلاع یافته بود، من را از موافقت مشتاقانهٔ خود برای مشارکت در این کنفرانس‌ها آگاه کرد؛ سلسله کنفرانس‌هایی که سرانجام به اتفاق

1. Fondation Maison des sciences de l'homme (FMSH)

2. Collège d'études mondiales

3. Penser global

4. Philippe Boutry

او و در محل دانشگاه پانتئون-سوربون، و با حضور ادگار مورن کاملاً سرزنده، در سالنی مملو از حضار، آغاز شد.

به درخواست من، ادگار مورن متن شش کنفرانسی را که ارائه کرده بود، به منظور انتشار در قالب یک کتاب، بازبینی کرد؛ کتابی که البته خودش مایل بود ویژگی‌هایی از لحن شفاهی، یا به تعبیر من کمی «خودمانی‌تر»، را در آن نگه دارد. متن نگاشته شده همان شور و حال اولیه و جذابیت و شکوه گفتار شفاهی را حفظ کرده، هرچند برای خوانندگان و نه شنوندگان نگاشته شده است.

علوم انسانی و اجتماعی در روزگار ما، نسبت به گذشته، کمتر روشنفکرانه و بیشتر علمی شده‌اند. من جزو آن دسته‌ای نیستم که ورود علوم انسانی به دنیای دیجیتال نگران‌شان می‌کند، بلکه می‌دانم که می‌توان از ابر داده‌ها و منابع گوناگون اینترنت بسیار بهره برد. همچنین باور ندارم که امکاناتی که اینترنت ارائه می‌دهد، یا توان پیش‌بینی الگوریتم‌ها و قدرت ابزار رایانه‌ای که امروزه وجود دارد، لزوماً یا صرفاً به معنی تسلیم شدن در برابر قدرت‌های تازه و نظارتی گسترده باشد.

ما در جهانی به سر می‌بریم که در معرض خطر دغدغه‌های بیمارگونه نسبت به اعداد و داده‌های کمی است، یا همان چیزی که پیتیریم سوروکین^۲ آن را جنون کمیت‌گرایی^۳ می‌نامید و بر این باور بود که این موضوع نباید ما را از اندیشیدن و تفکر بازدارد. ما همچنان نیازمند تشویق و ترغیب به اندیشیدن هستیم، و باید در این آشفتگی معاصر که تلاطمی از ایده‌هاست از بینش برخوردار شویم، بدون آن که هنوز به درستی بتوانیم ایده‌هایی را که می‌توانند روشنگر باشند و به افزایش توانایی تفکرمان منجر شوند شناسایی کنیم. این همان چیزی است که خواننده در این اثر می‌یابد و بدون هیچ کم‌وکاستی از آن بهره‌مند می‌شود.

1. big datas

2. Pitirim Sorokin

3. quantophrenie

انسان و سه‌گانه زیستی-اجتماعی-انسان‌شناختی

انسان چیست؟

این پرسش که توجه همگان را برمی‌انگیزد هیچ‌گاه در سیستم آموزشی ما، چه در دوره ابتدایی، چه متوسطه یا عالی، بررسی نشده است. درست است که رشته‌ای به نام انسان‌شناسی^۱ داریم، اما دامنه این رشته از پژوهش درباره جوامع باستانی موسوم به جوامع «فاقد نوشتار» فراتر نمی‌رود. واژه زیبای «انسان‌شناسی» در قرن نوزدهم بیانگر شناختی بود که دانش‌های گوناگونی را که به انسان می‌پرداختند، از جمله زیست‌شناسی و فیزیک، در بر می‌گرفت. اما امروزه شناخت و آموزش ما انسان را از حیث وحدت و کثرتش نادیده گرفته و از یاد برده است. «homme»^۲ واژه‌ای همزمان مناسب و نارساست. اما چرا نارساست؟ نخست آن‌که با طرد جامعه، به فرد دلالت دارد. دیگر آن‌که این واژه با وجود خنثی بودن، دلالت ضمنی مردانه‌ای در خود دارد و به گونه‌ای زن را نادیده می‌انگارد.

1. anthropologie

۲. این واژه در زبان فرانسه هم در معنای انسان و هم در معنای مرد (انسان نرینه) به کار می‌رود. — م.

از این روست که من واژه «humain» [انسان] را به جای «homme» [آدمی] برمی‌گزینم.

انسان تعریفی سه‌گانه دارد

نخستین تعریف سه‌گانه است، زیرا دربرگیرنده فرد، جامعه انسانی و گونه زیست‌شناختی یا همان گونه انسانی است. اگر از این سه‌گانه سخن می‌گوییم به این دلیل است که می‌خواهم نشان دهم پیوندی ناگسستنی میان این سه درونمایه وجود دارد، زیرا نمی‌توان گفت انسان ۳۳ درصد فرد، ۳۳ درصد جامعه و ۳۳ درصد گونه زیست‌شناختی است. آنچه می‌توان گفت این است که موجود انسانی ۱۰۰ درصد فردی، ۱۰۰ درصد اجتماعی و ۱۰۰ درصد زیست‌شناختی است. چرا؟ زیرا از دیدگاه اجتماعی روشن است که انسان بخش کوچکی از جامعه است. جامعه در کلیت خود از هنگام تولد در درون موجود انسانی است، زیرا فرهنگ، زبان،^۱ اخلاقیات و اندیشه‌ها در فرایند بزرگ شدن به اندیشه و روان انسان خردسال وارد می‌شوند. این چنین انسان از جامعه و به دست جامعه تغذیه می‌شود.

هیچ جای شگفتی نیست که کل در جزء یافت شود، اگر بدانیم که هر سلول بدنمان — برای نمونه سلول‌های پوستمان — هر کدام دربرگیرنده کل ویژگی‌های وراثتی ژنتیکی‌اند. درست است که در این سلول تنها یک بخش بروز می‌یابد و به فعلیت می‌رسد، اما کل به مثابه کل در این جزء کوچک وجود دارد. این چیزی است که می‌توان آن را اصل هولوگرامیک^۲ نامید. در یک عکس، مثلاً از یک خودرو، هر نقطه تصویر به یک نقطه از شیء ارجاع می‌دهد. در هولوگرام، هر نقطه عملاً کلیت شیء را در بر می‌گیرد. نه تنها جزء در کل است،

1. langage

2. principe hologrammatique

بلکه کل در جزء است و از این روست که می‌توان گفت موجود انسانی همزمان ۱۰۰ درصد فردی و نیز ۱۰۰ درصد اجتماعی است. از دیدگاه موجود زیست‌شناختی نیز همین‌گونه است، زیرا یک فرد انسانی عبارت است از یک دم، یک عنصر کوچک در یک گونه و در یک سیستم تولیدمثل پیوسته. این بخش از یک فرایند فراگیر خود دربرگیرنده کلیت فرایند است: در مغز همه ژن‌ها یافت می‌شوند، همان‌گونه که در همه بخش‌های ارگانسیم وجود دارند. دوباره به همان اصل می‌رسیم: نه تنها می‌توان گفت که ما ۱۰۰ درصد فرد هستیم، بلکه ۱۰۰ درصد اعضای گونه انسان نیز هستیم. پیوند میان سه امر فردی، اجتماعی و زیست‌شناختی در این جا پایان نمی‌پذیرد.

باز تولید گونه

به پیوند میان فرد و سیستم تولیدمثل گونه بیندیشیم. لازمه پایداری این سیستم تولیدمثل هم‌آمیزی دو فرد از دو جنس ناهمگون برای پدید آوردن فرزندی است که او نیز خود ادامه‌دهنده همین فرایند خواهد بود. به بیان دیگر، ما همزمان که ساخته فرایند تولیدمثل گونه انسانیم، خود نیز سازنده‌ایم؛ یعنی هم ساخته‌شده و هم سازنده‌ایم.

این امر ایده دیگری را پیش می‌کشد و آن ایده حلقه^۱ است که من آن را «حلقه بازگشتی»^۲ نامیده‌ام. حلقه بازگشتی فرایندی است که در آن فرآورده‌ها لازمه تولید خودشان هستند. منظور این است که افراد انسانی در مقام فرآورده‌های گونه برای تولید خود گونه ضروری‌اند. این جا همان موازی‌سازی با جامعه را می‌بینیم: فرد سازنده جامعه‌ای است که خود ساخته آن است.

1. global

2. boucle

3. boucle réursive

جامعه بر ایند برهم‌کنش‌های بی‌شمار میان افراد است، اما خود نیز دارای برخی ویژگی‌هاست؛ مانند فرهنگ، زبان و قدرت حکومت. این ویژگی‌ها در پیوند با کارکرد کلیتی هستند که من به آن سیستم می‌گویم، و عبارت است از این: کل جمع اجزا نیست، بلکه خود بسترسازِ پدید آمدنِ کیفیات و ویژگی‌هایی نو است که به آن‌ها پیدایش‌ها گفته می‌شود. مثلاً، مولکول آب دارای ویژگی‌هایی مختص خود است که اتم‌های هیدروژن و اکسیژن که سازندهٔ مولکول آب هستند از آن بی‌بهره‌اند. موجود زنده، حتی یک باکتری، بر ایند مجموعه‌ای از برهم‌کنش‌های فیزیکی و شیمیایی میان مولکول‌هاست، اما این موجود زنده دربرگیرندهٔ ویژگی‌هایی است که مولکول‌ها از نگاه فیزیکی و شیمیایی فاقد آن هستند؛ مانند توانِ تولیدمثل خودکار، بازسازی خودکار، شناخت^۱ و غیره.

زبان و فرهنگ، که ذاتی جامعه‌اند، در افراد نهادینه می‌شوند و بخشی از آن‌ها می‌گردند: بدین ترتیب کل در جزء راه می‌یابد. اما همین کل همواره از مسیر برهم‌کنش‌های میان افراد در حال ساخته شدن است. اگر جامعه با بمب اتمی ویژه‌ای ویران شود، به گونه‌ای که ساختمان‌هایی همچون الیزه، کاخ بوربون^۲ و مدرسهٔ مطالعات عالی سوربون هیچ آسیبی نبینند اما انسان‌ها از بین بروند، دیگر جامعه‌ای در کار نخواهد بود. این ما افرادیم که با برهم‌کنش‌های خود جامعه را بازسازی می‌کنیم و از نو می‌سازیم. این همچنین به معنای آن است که جامعه نیز سازندهٔ افراد انسانی است، زیرا با دادن همین عناصر زبان و فرهنگ به ایشان، مایهٔ شکوفایی‌شان را فراهم می‌آورد.

سه مفهوم فردی، اجتماعی و زیست‌شناختی درهم‌تنیده و

1. cognition

2. Palais-Bourbon

جدانشدنی‌اند. یکی بدون دیگری کارکردی ندارد، و این سادگی ظاهری چنین سه‌گانه‌ای به‌راستی پوشانندهٔ برهم‌کنش‌های پیچیده است. با این همه، این انسان سه‌گانه همچنان در آموزش ما درست شناخته نشده است.

معرفی انسان

سیستم آموزشی ما جداسازی نامیمونی را میان این سه قطب بنیادین آدمی روا می‌دارد. بررسی و شناخت آدمی به گونه‌ای جداشده از دیدگاه زیست‌شناختی و نیز از چشم‌انداز علوم انسانی انجام می‌گیرد. بهترین نمونه رویکرد ما نسبت به مغز است که می‌تواند از نگاه زیست‌شناسی، یا موشکافانه‌تر از آن عصب‌شناسی، بررسی شود؛ حال آن‌که روان^۱ در پهنه روان‌شناسی قرار می‌گیرد. در بررسی عنصری واحد از عناصر سازندهٔ انسان، علوم دقیقه و علوم انسانی از یکدیگر جدا هستند.

به همین شکل در علوم انسانی نیز غالباً پیوند میان فرد و جامعه از هم گسسته است. جامعه‌شناسی بیشتر گرایش دارد افراد را پدیده‌هایی یکسره متعین در نظر گیرد؛ کم‌وبیش مانند عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی، افراد آویخته و وابسته به فرایندهای اجتماعی، شرایط اجتماعی، طبقه، آداب و رسوم و غیره. فرد در جامعه‌شناسی از میان می‌رود. در مقابل، جامعه در روان‌شناسی از بین می‌رود؛ مگر در روان‌شناسی اجتماعی، گونه‌ای شاخهٔ میان‌رشته‌ای که این دو حوزهٔ دورازهم را تا آن‌جا که می‌شود پیوند می‌دهد. این نزدیکی، همانند برخی موارد دیگر، پیامد رویدادی است که سدهٔ گذشته از آن متأثر شد، و بازاندیشی در خصوص مرزهای میان روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را در پی داشت.

1. esprit

با این همه، علوم انسانی به طور کلی دچار شکاف شده، پیوندهای میانش فرو کاسته شده و از این رو گسستی یکسره با ایدهٔ آدمی را در پی داشته است.

از بخت بد، تلاش‌هایی که برای پیوند دادن انسان با زیست‌شناسی انجام می‌گیرند فروکاهنده‌اند. این تلاش‌ها کوتاه‌بینی‌هایی را در پی دارند که دریافتی از ویژگی پیچیدهٔ موجود انسانی ندارند.

زیست‌شناسی اجتماعی^۱ را بنگریم که مدعی فهم جوامع انسانی به پشتوانهٔ آن چیزی است که در جوامع حیوانی می‌گذرد، به‌ویژه در مرتبهٔ ژن‌ها. این رشته در پی شناخت رفتارهای تعیین‌شده توسط ژن‌هاست. همان‌گونه که در کتاب ژن خودخواه^۲ ریچارد داوکینز^۳ بیان شده است، ژن‌ها هستند که به ما در جایگاه اشخاص^۴، افراد^۵ یا جامعه فرمان می‌دهند. ما تنها پدیده‌هایی زاید و وابسته یا عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی هستیم. این چنین است که به این گزافه‌گویی می‌رسیم: انسان ابرمولکولی شیمیایی است که از نیروی شبه‌الهی برخوردار است. از سوی دیگر، تلاش‌هایی برای فروکاستن جوامع انسانی به ردهٔ عملکرد برخی جوامع جانوری همچون جامعهٔ شامپانزه‌ها یا بابون‌ها انجام پذیرفته است، اما این آشکارا به منزلهٔ فروکاستن است، زیرا چنین رویکردی جنبهٔ ویژهٔ جامعهٔ انسانی را نادیده می‌گیرد.

درست است که ما مانند عموزاده‌هایمان، یعنی گوریل‌ها، از نخستین سانان^۶ هستیم، این مهر میان مادر و فرزند را از پستانداران به ارث برده‌ایم. ما در زمرهٔ مهره‌دارانیم، اما ماجرا این‌جا تمام نمی‌شود، زیرا ما در وهلهٔ نخست دسته‌ای سازمان‌یافته از سلول‌هاییم و سلول‌هایمان خواهرها و دخترهای نخستین سلول‌های زنده‌ای هستند که سه یا چهار میلیارد سال پیش روی زمین پدید آمدند.

1. sociobiologie
4. personnes

2. *Le Gène égoïste*
5. individus

3. Richard Dawkins
6. Primates

به بیان دیگر، ما تاریخ زندگی را در خود داریم، نه تاریخ تمام جانداران را، زیرا تاریخ حشرات را در خود نداریم، تاریخ گل‌ها و گیاهان را در خود نداریم، اما دربردارنده تاریخی هستیم که به نخستین سلول‌ها بازمی‌گردد.

زوال پیوندمان با طبیعت

آگاهی ما در این باره بسیار دیر به دست آمده است؛ پیوند با مام طبیعت که در بسیاری از فرهنگ‌های دیگر دیده می‌شود در دنیای غرب به فراموشی سپرده شده است.

نخستین چرایی آن دین است، زیرا بنا بر انجیل، آدمی به سیمای پروردگار آفریده شده است. بر اساس متون دینی، آدمی از آفرینشی متفاوت با آفرینش تمامی حیوانات دیگر برخوردار است، و بنا بر مسیحیت، اگر پرهیزگاری پیشه کند، از رستاخیزی که در پی‌اش زندگی جاودان است بهره‌مند خواهد شد، حال آن‌که تمام موجودات زنده دیگر محکوم به نیستی و نابودی‌اند. در فرایند گسترش جامعه و تمدن مغرب‌زمین، و به‌ویژه در سده هفدهم میلادی، آگاهی درباره جدایی میان آدمی و طبیعت افزایش یافت.

از نگاه دکارت، حیوان ماشینی بدون روان و بی‌روح^۱ است. او به جدایی کامل میان آدمی که برخوردار از روان است و حیوان که از آن بی‌بهره است باور دارد. از دید او آدمی همواره می‌تواند به یاری علم ارباب و دارنده طبیعت شود.

این دیدگاه از جمله تا زمان مارکس بسیار پابرجا می‌ماند و تمام فرایند گسترش دنیای اقتصاددان، سرمایه‌دار، تاجر و ارباب فرهنگ را در بر می‌گیرد. گو این‌که مارکس از واقعیت دوگانه انسانی آگاه

1. âme

بود، زیرا در یکی از آثار اولیه خود این جمله را نگاشته است: «علوم انسانی^۱ دربرگیرنده علوم طبیعی خواهند بود و علوم طبیعی علوم انسانی را در بر خواهند گرفت.»
ما نیز در دل این طبیعت قرار گرفته‌ایم.

پدید آمدن آگاهی بوم‌شناختی

از دهه‌های پایانی سده بیستم و از دهه ۱۹۷۰، درباره وجود پیوندی میان ما و طبیعت از جنس پیوند جنین با مادر، آگاهی‌ای پدید آمد که می‌توان آن را آگاهی بوم‌شناختی^۲ نامید.

آگاهی بوم‌شناختی — از پوشش سیاسی بوم‌شناختی کنونی که این آگاهی را به گونه‌ای به کنار رانده سخن نمی‌گوییم — در چهارچوب علمی نو قرار می‌گیرد که گرد ایده زیست‌بوم^۳ بالیده است: در یک محیط تعریف‌شده، برهم‌کنش‌های میان گیاهان، جانوران، آب و هوا، جغرافیا و زمین‌شناسی پدیدآورنده سازوکاری خودجوش و خودسامان‌بخش‌اند. مجموعه زیست‌بوم‌ها روی سیاره ما سازنده پدیده‌ای به نام زیست‌گره^۴‌اند، زیست‌گره‌ای که ما را در بر گرفته است، همانی که گمان کردیم توانسته‌ایم بر آن چیره شویم و دستکاری‌اش کنیم. ولی هرچه بیشتر بر آن چیرگی می‌یابیم و آن را فرومی‌کاهیم، شرایط زندگی‌مان بیشتر پسرقت می‌کند. در این زمینه، هرچه بیشتر گمان بریم که طبیعت را از آن خود ساخته‌ایم، هرچه بیشتر در بند نیرویی قرار می‌گیریم که به سوی مرز نهایی، یعنی خودویرانی، رهنمونمان می‌سازد.

اما به یاری این آگاهی بوم‌شناختی است که برای دریافت پیوندمان با طبیعت زنده، و همچنین برای فهم پیوندمان با طبیعت فیزیکی، یعنی

1. Sciences de l'homme
2. écosystème

2. écologique
4. biosphère

وجه دیگری از پیچیدگی موجود انسانی بودنمان، تلاش می‌ورزیم. یافتن این نکته که موجود زنده، با آغاز از یک تک‌سلولی، یکسره از ماده فیزیکی-شیمیایی ساخته شده است یکی از برجسته‌ترین پیشرفت‌های علمی سده بیستم بود. این یکی از پیوندهای میان فرگشت^۱ فیزیکی و فرگشت زیست‌شناختی است. در سال ۱۹۵۲، از زمان کشف واتسون^۲ با حمایت کریک^۳ آشکار شده است که پیام وراثتی در عنصری شیمیایی یعنی دی‌ان‌ای - اسید دی‌اکسی‌ریبونوکلیک - قرار گرفته و این عنصر توسط اسید ریبونوکلیک به پروتئین‌ها منتقل می‌شود. این بدان معناست که، برخلاف باور برخی از زیست‌شناسان که زندگی باور^۴ نامیده می‌شدند و بر این گمان بودند که زندگی از ماده‌ای ویژه دارای نیرویی حیات‌بخش ساخته شده، ماده‌ای زنده جدا از ماده سازنده دنیای بی‌جان وجود ندارد.

این یافته همچنین با دیدگاه فروکاست‌گرایان^۵ ناسازگار است که باور داشتند شناخت موجود زنده تنها در قالب مفاهیم فیزیکی-شیمیایی ممکن است، و هرگز نمی‌پذیرفتند که سازمان پیچیده این ماده ساخته شده از پروتئین‌ها و اسید نوکلئیک‌ها پدیدآورنده صفات ویژه‌ای باشد که ویژگی‌های زندگی را شکل می‌دهند، یعنی خودسازماندهی^۶، تولیدمثل خودکار^۷ و شناخت. اگرچه گمان می‌رفت فروکاست‌گرایان پیروز شده باشند، در واقع آن‌ها نیز همچون زندگی‌باوران شکست خورده بودند.

داستان فرگشت فیزیکی-شیمیایی

آنچه پیروز گشته بود اندیشه سازمان‌گرایی^۸ بود. یک سازمان

1. évolution

2. Watson

3. Crick

4. vitaliste

5. réductionnistes

6. autoorganisation

7. autoreproduction

8. organisationnisme

ساخته شده از عناصر گوناگون، مانند مولکول آب، پدیدآورنده چیزی است که پیدایش‌ها^۱ نامیده می‌شود، یعنی ویژگی‌ها و خصوصیات نو. زندگی یک جوهر نیست، زندگی مجموعه‌ای از پیدایش‌هاست. نخستین سلول زنده پیامد نوعی دگرگونی سازمانی است که طی آن سازمانی پیچیده‌تر از سازمان ابرمولکول‌ها پدید می‌آید، و همین سازمان است که امکان تولیدمثل خودکار، بازسازی خودکار و نیز کمترین توانایی‌های شناختی‌ای را که نیروی شناسایی خطر یا خوراک را در محیط‌زیست ایجاد می‌کنند فراهم می‌سازد؛ آنچه زندگی نامیده می‌شود مجموعه تمام این ویژگی‌هاست. در مورد ویژگی بسیار شگفت‌انگیز پیدایش زندگی، امروزه همچنان بسیاری به پیروی از ژاک مونو^۲ بر آن‌اند که پیدایش نخستین موجود زنده همان اندازه بی‌مانند و نادر است که بخواهیم بگوییم یک میمون شعری از شکسپیر را به تحریر درآورده است.

درباره این نکته اخیراً دریافته‌ایم که اتم‌های کربن، که برای ایجاد ارگانسیم موجود زنده ضروری‌اند، خود پیامد برخورد سه اتم هلیوم در بستر آتشین ستاره‌ای کهن‌تر از خورشید ما هستند، که سپس با ازهم‌گسیختگی‌شان اتم‌های کربن را پدید آورده‌اند، اتم‌هایی که با پیوستنشان به یکدیگر سازوبرگ شکل‌گیری سیاره ما رقم خورد.

با دانستن این‌که ما از مولکول‌هایی ساخته شده‌ایم که پیامد گرد آمدن اتم‌هاست، و این‌که این اتم‌ها خودشان از ذرات ساخته شده‌اند، و نیز این‌که به گمان زیاد این ذرات در نخستین ثانیه‌های این جهان پدید آمده‌اند، درمی‌یابیم که تاریخ سیزده میلیاردساله این جهان در درون ماست. کل به گونه‌ای در جزء وجود دارد، و سرنوشت انسان، که نمی‌دانیم به کدام سو می‌رود، بخشی از ماجرا و سرنوشت هستی است که از سرمنزل آن نیز آگاهی نداریم.

1. émergences

2. Jacques Monod

این‌ها روشن‌کننده اصل هولوگرافی هستند، بدین معنا که ما با طبیعت در پیوندیم. ما جزئی از جهان فیزیکی، زیستی و کیهانی‌مان هستیم، و هم‌زمان از نظر فرهنگ، درونیات، هویتِ دوگانه زیست‌شناختی-انسان‌شناختی^۱ و نیز هویت دوگانه انسان‌شناختی-زیست‌کیهانی^۲‌مان متمایزیم.

1. biologique et anthropologique

2. anthropologique et biocosmique

فرد انسانی

ما، در قامت موجوداتی اجتماعی، جامعه را با فرهنگ، قوانین، زبان و اخلاقیاتش در درون خویش داریم. بنابراین فرد و جامعه یکسره از یکدیگر جدانشدنی‌اند و این پیوند پیچیده‌ای است.

گفتگویی که این روزها دربارهٔ جنسیت^۱ و جنس^۲ شاهد آن هستیم نمونهٔ بسیار خوبی در این زمینه است؛ در این گفتگو زیست‌شناسانی که جنس را عاملی می‌پندارند که فرد را از حیث زیست‌شناختی، کالبدشناختی^۳ و روانی^۴ به مثابهٔ فردی مذکر یا مؤنث تعریف می‌کند در برابر کسانی قرار می‌گیرند که تفاوت‌گذاری را پیامد فرهنگ می‌دانند. انسان، به مثابهٔ موجودی پیچیده، همزمان جنسیت و جنس است و نه این یا آن، و این بدان معنا نیست که بدانیم آیا ۵۰ درصد جنس هستیم و ۵۰ درصد جنسیت. نکتهٔ همانا فهم درهم‌تنیدگی میان این دو بخش است.

فرد چیست؟

ما از دیدگاه اجتماعی تعریف‌شده و تعین‌یافته‌ایم، اما همین ما، افراد

1. genre

2. sexe

3. anatomiquement

4. mentalement

و گروه افراد، توان دگرگون ساختن جامعه از راه اختراع، کودتا و انقلاب را داریم. این جاست که بار دیگر جامعه نباید از یاد ببرد که هستی‌اش تنها وابسته به افراد است، همان‌گونه که افراد نیز نباید فراموش کنند که پختگی‌شان در قامت موجود انسانی تنها از راه جامعه به دست می‌آید. از این دیدگاه فرد دارای سوژگی است. «سوژه» در زبان فرانسه با *je* [من] بیان می‌شود؛ می‌گوییم من، سوژه، اول‌شخص مفرد، و وقتی می‌گوییم من، از خود سخن می‌گوییم و خود را در مرکز جهان خویش قرار می‌دهیم. گفتن من یک عمل خودمحورانه^۱ است. مهم آن است که هر موجود انسانی، همچون هر موجود زنده‌ای، اصل خودمحوری را در درون خود دارد، اصلی که موجود انسانی یا موجود زنده را بر آن می‌دارد تا از خود پاسداری کند، رشد و بالندگی یابد، تغذیه کند و وجود خویش را ارتقا بخشد. اما در کنار این اصل خودمحورانه^۱ نمایش من، اصل تکمیل‌کننده و یکسر متضاد دیگری به نام اصل ما وجود دارد. این ما که کمتر از من درونی نیست، از همان هنگام زاده شدن پدیدار می‌گردد: با به دنیا آمدن نیاز به توجه، مهربانی، نوازش و تکان خوردن در گهواره، در بستر خانواده و از راه احساس عشق و دوستی با والدین و برادر و خواهر رشد می‌کند. این احساس سپس می‌تواند به شکلی بسیار فراخ‌تر گسترش یابد و میهن، حزب، دین، دوستان و دلدادگان را در بر بگیرد. زیستن جوشش پیوسته‌ای است که در آن از من به ما و از ما به من در گردشیم، همراه با آرمان‌هایی که من را قادر می‌سازد تا خود را برای پاسداری از کسانش، از کشورش، از اندیشه‌های سیاسی یا از دینش فدای ما کند، و نیز آرمان‌هایی که در آن ما قربانی می‌شود، آن‌جا که دیگران برای نفع بنیادین یا مادی من فراموش یا رانده می‌شوند. حتی در این برش تاریخی از تمدنمان، در شرایطی که من یا

1. égoцентризм

فردگرایی رشدی افسارگسیخته دارد — با تمام وجوه مثبتش همچون استقلال و مسئولیت‌پذیری و نیز وجوه منفی‌اش همچون خودخواهی و نبود همبستگی — آرزوی بزرگ موجود انسانی، خواه آگاهانه باشد یا ناآگاهانه، شکوفا ساختن من در بستر ماست. دو قطب اصلی‌ای که در فهم سوژکتیویته بسیار ضروری‌اند همین‌ها هستند.

از انسان خردمند^۱ تا انسان بازیگر^۲

فرد انسانی به عنوان انسان خردمند تعریف شده است، یعنی آدمی برخوردار از عقل؛ و این نکته که خردمندی در طول تاریخ انسانی رشد کرده امری آشکار است. اما انسان خردمند فقط یک سوی ماجراست، و سوی دیگر انسان دیوانه^۳ یا آدمی هذیان‌گو قرار دارد.

هذیان و دیوانگی صرفاً دربرگیرنده موارد وخیم بخت‌برگشتگانی که در آسایشگاه‌ها هستند نیست. هذیان و دیوانگی با هر خشمی، هر غضبی و هر خودبزرگ‌بینی‌ای، در قالب آن چیزی که یونانیان تکبر^۴ می‌نامیدند سر برمی‌آورد، یعنی زیاده‌روی یا جاه‌طلبی افسارگسیخته فاتحان، همچون چنگیزخان، ناپلئون، هیتلر و دیگران. میان دو قطب خردمند و دیوانه، مهربانی و احساس قرار گرفته‌اند. یافته باارزش دیگری که با کمک تصویربرداری از مغز توسط آنتونیو داماسیو^۵ و ژان دیدیه ون‌سان^۶ به دست آمد نشان داد که هرگاه در کاری مرکزیتی عقلانی وجود داشته باشد، همزمان مرکزیتی از احساس نیز به کار می‌افتد. این نکته نشان‌دهنده آن است که عقل بدون احساس وجود ندارد. مثلاً، ریاضیدانی که جز ریاضیات به کار دیگری نمی‌پردازد شیفته این رشته است. عقل ناب سایه به سایه جنون خواهد بود، زیرا یک منطق خشک خالی از هر گونه احساس است. بی‌گمان این

1. Homo sapiens

2. Homo ludens

3. Homo demens

4. hybris

5. António Damásio

6. Jean-Didier Vincent

احساس و عاطفه است که میان قطب عقل و قطب هذیان و جنون در جریان است و به تناسب شدتش، به سوی یکی از این دو کشیده می‌شود. چنانچه احساس و عاطفه شدت گیرد و با عقلانیت مهار نگردد، دچار هذیان و پریشان‌گویی می‌شویم. شور و اشتیاق نمونه بسیار خوبی در این مورد است. عشق می‌تواند شورانگیز باشد، اما اگر نور عقل در کار نباشد، همین عشق به جنون می‌انجامد. این شور نیست که پریشانی و هذیان در پی دارد، بلکه پریشانی و هذیان پیامد نبود ترتیب و نظارت میان عقل و شور است. بنابراین، در آنچه با جنب‌وجوش انسانی پیوند دارد، بهتر آن است که اندرز زیر را به کار بندیم: نه عقل بدون احساس، به‌ویژه احساس دوستی و عشق، نه احساس بدون عقل. زندگی حرکت و دریانوردی سخت و سهمناکی میان این کشمکش^۱ است.

انسان در مرحله‌ای از مراحل فرگشت بر پایه چیره‌دستی‌های فنی‌اش تعریف شده است، یعنی به مثابه انسان سازنده،^۲ تولیدکننده ابزار و استفاده‌کننده از ابزار. با این همه، از دوران پیش از تاریخ و حتی از زمان پسرعموی قدیمی‌تر خود، نئاندرتال، رد پای باورهایی را می‌یابیم که می‌توان اسطوره‌ای یا دینی خواندشان: مُرده همراه خوراک و جنگ‌افزارهایش به خاک سپرده می‌شود، بدین معنا که زندگی دیگری را پس از مرگ ادامه می‌دهد، یک زندگی طیفی و خیال‌گونه، یک حیات دوگانه، یک زندگی شبح‌وار. در موارد دیگر، بدن مُرده را جمع می‌کنند و به حالت جنینی قرار می‌دهند، گویی قرار است دوباره زاده شود. من در کتاب آدمی و مرگ^۳ باورهای نخستین درباره نوع انسان را بررسی کرده‌ام: از جمله باور به این که یک شبح و یک همزاد غیرمادی از ما به جای خواهد ماند و به زندگی ادامه

1. dialectique

2. Homo faber

3. *L'Homme et la Mort*, Correa, 1951; Seuil, «Points Essais», 1976.